

وجود بیش از ۲۰ مورد ضرب‌المثل، آشنا و غیر آشنا، مرسوم و غیر مرسوم، به جا و نابه جا در داستان باعث می شود تا بتوانیم با گشاده‌دستی، نام کتاب را به «شیوه‌های به کارگیری عملی ضرب‌المثل‌های فراموش شده فارسی» تغییر دهیم!

دیالوگ‌ها در دنیای داستان، برخلاف گفت و گوهای عادی، هدفمند است. نویسنده با بهره‌گیری از دیالوگ، شخصیت پردازی می کند، به فضا سازی داستان مدد می‌رساند و از همه مهم تر، به داستان حرکت می‌دهد.

زیبا اما بزرگسالانه

منوچهر علی پور

بی گمان، شعر کودک در این روزگاران، از گونه‌های تاثیرگذار و ارزشمند ادبیات به شمار می‌آید و نمی‌توان آن را از نظرها دور داشت. هر چند در ادبیات کلاسیک و در تاریخ ادبیات ما هنوز جایگاهی شایسته پیدا نکرده است. جای دریغ است که تاکنون در دانشگاه‌ها و مدارس ما، چنان که باید و شاید به ادبیات و شعر کودک پرداخته نشده است.

اما باید بپذیریم که کودکان ما به آثاری (خواه مکتوب و خواه شفاهی) که برای‌شان خلق شده، علاقه‌مند هستند و از آن آثار درس‌ها می‌گیرند. اما آن‌چه بی گمان، ادبیات کودک را از ادبیات بزرگسال جدا می‌کند، وجود عنصر «خیال» و رها بودن و گسترده بودن عنصر تخیل در ادبیات کودک است که این نکته را در شعر کودک، بهتر و عینی‌تر باز می‌یابیم.

شعر کودک در روزگار ما رو به تعالی دارد و با دوری از اندرزگویی و بیان صریح، به سمت خلاقیت و تاثیرگذاری در روح و روان کودک، پیش می‌رود و موجب شکوفایی اندیشه‌های کودکان می‌گردد.

با وجود این هر از چند گاهی در انبوه شعرهای چاپ شده برای کودکان، به اشعاری برمی‌خوریم که اندیشه بزرگسالانه در آن سرودها موج می‌زند و نشان می‌دهد که برخی از شاعران کودک، هنوز به آن حد از توانایی نرسیده‌اند که بتوانند فرق زیربنایی و زیرساختی شعر کودک و شعر

طرف راست. یکی می‌گفت از هر دو طرف حمله کنیم. قلی فکر کرد اگر عیاران همین‌طور به حرف زدن ادامه بدهند، صبح می‌شود که شنه بود. این بود که وسط حرف‌شان پرید و گفت باید زودتر حمله کنیم. زودتر. زودتر. عیاران ساکت شدند. یکی از آنها که مثل نی‌قلیان باریک و نزار بود، بلند شد و از دهنه غار بیرون را نگاه کرد. هوا گرگ و میش بود. گفت دیر گفتمی، اما گل گفتمی. باید حمله کنیم. سردسته گفت هوا دارد روشن می‌شود. چه‌طور ما اصلاً حواس‌مان نبود. قلی گفت من حواسم بود، اما چیزی نگفتم. سردسته بلند شد گفت همین الان باید حمله کنیم. سردسته عیاران گفت سربازان! موقع جنگ فرار سینه است. سربازها در یک لحظه از جا پریندند. یکی از سربازها گفت دشمن را تار و مار می‌کنیم. یکی دیگر از سربازها گفت مثل گنجشک سرشان را می‌بریم. سردسته گفت مرد آن است که لب بریندند و بازو بکشاید. قلی پکر بود. چون فکر می‌کرد که عیاران با حرف‌های بیخود دور آتش، وقت را تلف کرده‌اند. عیار نی‌قلیانی دستش را روی شانه قلی گذاشت و گفت اول فکر آنگه عمل.»

وجود بیش از ۲۰ مورد ضرب‌المثل، آشنا و غیر آشنا، مرسوم و غیر مرسوم، به جا و نابه جا در داستان باعث می‌شود تا بتوانیم با گشاده‌دستی، نام کتاب را به «شیوه‌های به کارگیری عملی ضرب‌المثل‌های فراموش شده فارسی» تغییر دهیم! و بالاخره، به پایان کتاب می‌رسیم. این بار نیز خواننده حیران می‌ماند که اگر چراغ جادو هنوز زیر بغل بی‌بی گل است و او آن را به ده سیب - تمشک برای تعمیر می‌برد، پس چه طور یخ‌ها کم کم آب می‌شوند و آب و هوای شهر به وضع سابق برمی‌گردد و مردم با شادی به سر خانه و زندگی‌شان برمی‌گردند؟ حالا دیگر نوبت اوست که از تخیلش استفاده کند و پایان داستان را رقم بزند. درحالی که ذهن خلاق خانم کلهر، می‌توانست از رویارویی یک پسرزن با چراغ جادو و تبدیل شدن ناخواسته‌اش به فرماندهای زره‌پوش، فانتزی طنزآمیز و بدیعی بسازد. افسوس که چنین نشد.

مورد دیگری که به داستان لطمه می‌زند، استفاده از توصیف‌های تکراری، آن هم به همان روش منسوخ «گفتن» و نه «نشان دادن» است. تقریباً در ۷ مورد، نویسنده برای توصیف سرما، از «قندیل بستن» استفاده کرده که در اکثر موارد هم در مورد «سبیل» به کار رفته است. واقعاً توصیف دیگری برای نشان دادن سرمای متجمدکننده وجود ندارد؟ ۳ بار گفته شده که اسب‌ها وقتی به شهر بیخ‌زده می‌رسند، از ورود به شهر امتناع می‌کنند. ۴ بار غول چراغ می‌گوید شهر یخ خواهد زد. ۵ بار پیرزن می‌گوید موهاییم را در آسیاب سفید نکرده‌ام. هم چنین، استفاده از توصیف‌هایی که هیچ تصویر ذهنی و یا احساس خاصی در خواننده بر نمی‌انگیزد، به اثر لطمه زده است. مثل ستاره‌ها به هم می‌خوردند و جلینگ جلینگ می‌کردند (۳ بار)، صدای خنده‌اش مثل صدای به هم خوردن ستاره‌ها بود، غول چراغ چشمان خماری داشت که بی‌بی گل را به یاد چشمان دختر بهار می‌انداخت، غول چراغ لبخند قشنگی زد که بی‌بی گل را به یاد لبخند شوهر مرحومش انداخت. این درحالی است که اصلاً روی نقش و جایگاه دختر بهار و یا مرحوم شوهر بی‌بی گل در داستان کار نشده. به کرات از «سبیل‌هایی که از خشم می‌لرزند» استفاده شده، توصیفی کلیشه‌ای که از فرط تکرار، خواننده را وامی‌دارد آن را نادیده بگیرد و یا توصیف‌هایی مثل یخ سرد سرد، آتش سرخ سرخ، دهان باز باز...

دیالوگ‌ها در دنیای داستان، برخلاف گفت و گوهای عادی، هدفمند است. نویسنده با بهره‌گیری از دیالوگ، شخصیت پردازی می‌کند، به فضا سازی داستان مدد می‌رساند و از همه مهم تر، به داستان حرکت می‌دهد. اغلب دیالوگ‌ها در این داستان، یا در حد بگو مگوست و یا زائد و بی‌مصرف و به همین دلیل، به راحتی می‌شود آنها را حذف و یا کوتاه کرد. این دیالوگ‌ها اطلاعاتی می‌دهند که بدون آنها هم خواننده به آن اطلاعات پی می‌برد. به این نمونه توجه کنید:

«عیاران دور آتش جمع شده بودند و حرف می‌زدند. یکی می‌گفت از طرف چپ حمله کنیم. یکی می‌گفت از



- عنوان کتاب: وقتی شنیدم آن خبر را
- شاعر: سید احمد میرزاده
- تصویرگر: الهام کاظمی
- ناشر: انتشارات آستان قدسی رضوی (شرکت به نشر)
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۷۹
- شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۱۶ صفحه
- بها: ۲۰۰ تومان

بزرگسال را در عمل نشان دهند.

«وقتی شنیدم آن خبر را» شامل ۷ قطعه شعر است با نام‌های: ۱- وقتی شنیدم آن خبر را ۲- پاییز ۳- بنفشه و شاپرک ۴- گوزن زرد ۵- کوچه‌ها هم گل داشت ۶- کتاب ۷- نشانه خدا که همه این اشعار، در قالب «چهارپاره» سرود شده است؛ قالبی که در شعر کودک، بیش‌ترین کاربرد را دارد و ذهن کودکان ایرانی با این قالب به خوبی آشناست. در این نوشته، می‌کوشیم با نگاهی گذرا به اشعار این دفتر، فراز و فرود این مجموعه را بررسییم و روشن کنیم که این شاعر در سرایش این اشعار تا چه اندازه‌ای موفق بوده و چه قدر توانسته است به شعریت شعر کودک، توجه کند.

موضوعات و مضامین سروده‌ها

شعر نخست این مجموعه [وقتی شنیدم آن خبر را] که در سوگ حضرت امام (ره) سروده شده، از عاطفه و احساسی کاملاً شاعرانه برخوردار است. شاعر در سرایش این قطعه شعر، فراوان توفیق داشته است. مضمون خوب، تعبیرات زیبا و کاربرد شاعرانه واژگان در این قطعه شعر، به خوبی نمایان است. قافیه‌ها بسیار طبیعی است و شعر با مخاطب خویش می‌تواند به راحتی ارتباط بگیرد. صمیمیت و سادگی از جمله نکته‌هایی است که شاعر در سرایش این قطعه شعر، به آن توجه داشته است، اگر چه

مضمون شعر دربارهٔ «مرگ» است. این شعر، آغاز و پایان بسیار مناسب و چشمگیری دارد. آغاز این شعر، به سبب سادگی، بسیار شنیدنی است. وقتی شنیدم آن خبر را از غصه و غم گریه کردم مانند یک ابر بهاری آرام و نم نم گریه کردم

(وقتی شنیدم آن خبر را/ همان شعر) اما دومین شعر این دفتر، «پاییز» است. شعری که حالتی داستانی دارد و داستان گونگی، یکی از معیارهایی است که در سرایش شعر کودک، مخصوصاً وقتی شعر طولانی میشود، باید مدنظر شاعران باشد. متأسفانه در این شعر، فصل پاییز را آن گونه می‌بینیم که در اشعار کلاسیک بسیاری از شاعران گذشته دیده‌ایم. پاییز با غم و اندوه و همراه است، در حالی که در تخیل کودک، پاییز فصل شور و شادی و شمع و زندگی است. مگر نه اینکه پاییز فصل بازی دسته جمعی، یارگیزی در مدرسه‌ها و فصل مهر و دوستی است؟ و شاید به توان گفت که این فصل، از زیباترین و خاطره انگیزترین فصول برای کودکان به حساب می‌آید. تعبیر دهشت‌آور و هراسناک در شعر پاییز، موجب می‌شود نه تنها این شعر با مخاطبش که کودک باشد، ارتباط برقرار نکند، بلکه روح و روان او را بیازارد. تعبیری نظیر: زوزه سردادن باد مثل دیو، پرپرشدن گل به دست باد وحشی و... در این شعر به چشم می‌خورد که هر چه باشد، کودکانه نیست. بنابراین، می‌توان گفت اندیشه بزرگسالانه بر این سروده حاکم است که البته، این آفت، در بسیاری از اشعار کودکان، کم و بیش یافت می‌شود و به شعریت شعر کودک لطمه می‌زند:

وقتی که آمد فصل پاییز
من در حیاط خانه بودم
در لابه لای بوته گل
دنبال یک پروانه بودم

یک دفعه بادتندی آمد
مانند دیوی زوزه سرداد
یک سیلی محکم به گل زد
گل ناگهان تا خورد و افتاد...

(همان / شعر پاییز)

اندوه کودکانه این نیست

اگر چه بسیاری از صاحب‌نظران ادبیات کودک بر این باورند که در آفرینش ادبیات کودک، باید کودکان را با واقعیت‌هایی که در اطراف شان وجود دارد، آشنا کرد و اگر چه برخی از این واقعیت‌ها ممکن است تلخ و ناخوشایند باشد، باید توجه داشت که در دنیای واقعی کودکان، بیش از این که اندوه باشد، شور و شادی وجود دارد.

در شعرهای این دفتر، گاهی با چنان اندوهی رو به‌رو هستیم که بی شک، ساخته اندیشه بزرگسالانه و خارج از تجربه و درک کودکان است.

شعر «وقتی شنیدم آن خبر را» چون در سوگ حضرت امام (ره) سروده شده، شاعر ناگزیر است غمگانه بسراید و ردپای سنگین غم، در گل شعر نمایان باشد. این امر، طبیعی هم جلوه می‌کند و شاعر توانسته است در این شعر غمگانه و سرشار از اندوه، موفق عمل کند. اما در شعر «پاییز» شاعر سعی کرده اندیشه خویش را با بیان و زیبایی ساده برای کودکان بازگو کند. البته، شاعر در برخی از

پاره‌های این شعر موفق بوده ولی آن چه، نمود بیشتری دارد چیزی نیست جز سایه تاریک غم و اندوه:

ابر سیاهی گریه سر داد
شد قلبم از اندوه لبریز
من در حیاط خانه بودم
وقتی که آمد فصل پاییز

(همان / شعر پاییز)

شعر «بنفشه و شاپرک» نیز دچار همین مشکل است. چیدن بنفشه از صحرا، جدایی بنفشه از شاپرک و غمگین شدن بنفشه از این جدایی، درون مایه این شعر را تشکیل می‌دهد. هر چند شاعر باید به این موضوع توجه می‌کرد که بنفشه یک گل وحشی نیست که در صحرا باشد، بلکه جزء آن دسته از گل‌هایی است که در کنار جویباران می‌روید. در هر حال، درون مایه جدایی، اگر در شعر کودک خوب پرداخت نشود، تاثیر منفی در ذهن مخاطب خواهد داشت:

... به سوی او رفتم
بنفشه را چیدم
بنفشه غمگین شد
و من نفهمیدم

... بنفشه خوبم
به من نگاهی کرد
غم دلش را او
به روی لب آورد...

(همان / شعر بنفشه و شاپرک)

تعبیرهای غیر کودکانه

اگر چه دامنه و گستره خیال کودکان بسیار وسیع است، باید توجه داشت که در سرایش شعر کودک، از تعبیرهایی استفاده نشود که موجب پیچیدگی عنصر خیال در شعر گردد.

در برخی از شعرهای کتاب، به تعبیرهایی برمی‌خوریم که اگر چه زیبا است، کودکانه نیست، و بی‌گمان، کودکان نمی‌توانند باین تعبیرات ارتباط برقرار کنند

... یک دفعه باد تندى آمد
مانند دیوی زوزه سر داد
یک سیلی محکم به گل زد
گل ناگهان تا خورد و افتاد

(همان / شعر پاییز)

هر چند شاعر در این قطعه، از آرایه تشخیص بهره برده است، کاربرد برخی تعبیرات مثل «زوزه سردادن باد مثل دیو» که کودک نمی‌تواند تصور کند دیو چگونه زوزه می‌کشد و «ناخوردن گل» که عبارت رسایی به نظر نمی‌رسد، موجب می‌شود ارتباط منطقی و عاطفی با این شعر نگیرد.

گلبرگ‌ها را از تن گل
آن باد وحشی ناگهان کند
دزدید و با خود برد نگاه
هر رخت را از روی هر بند

(همان)

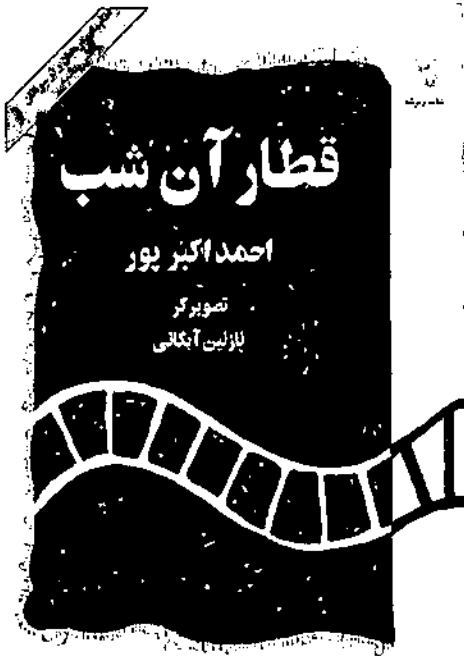
غیر از این که دزدیدن رخت توسط باد، خیلی زیبا نمی‌نماید و جایفاده، کاربرد واژگانی مثل «نگاه» به جای «ناگهان» و «هر رخت» به جای «همه رخت‌ها» موجب سستی این شعر شده است.

نرم ذوب می‌شود
تاج قله‌های کوه

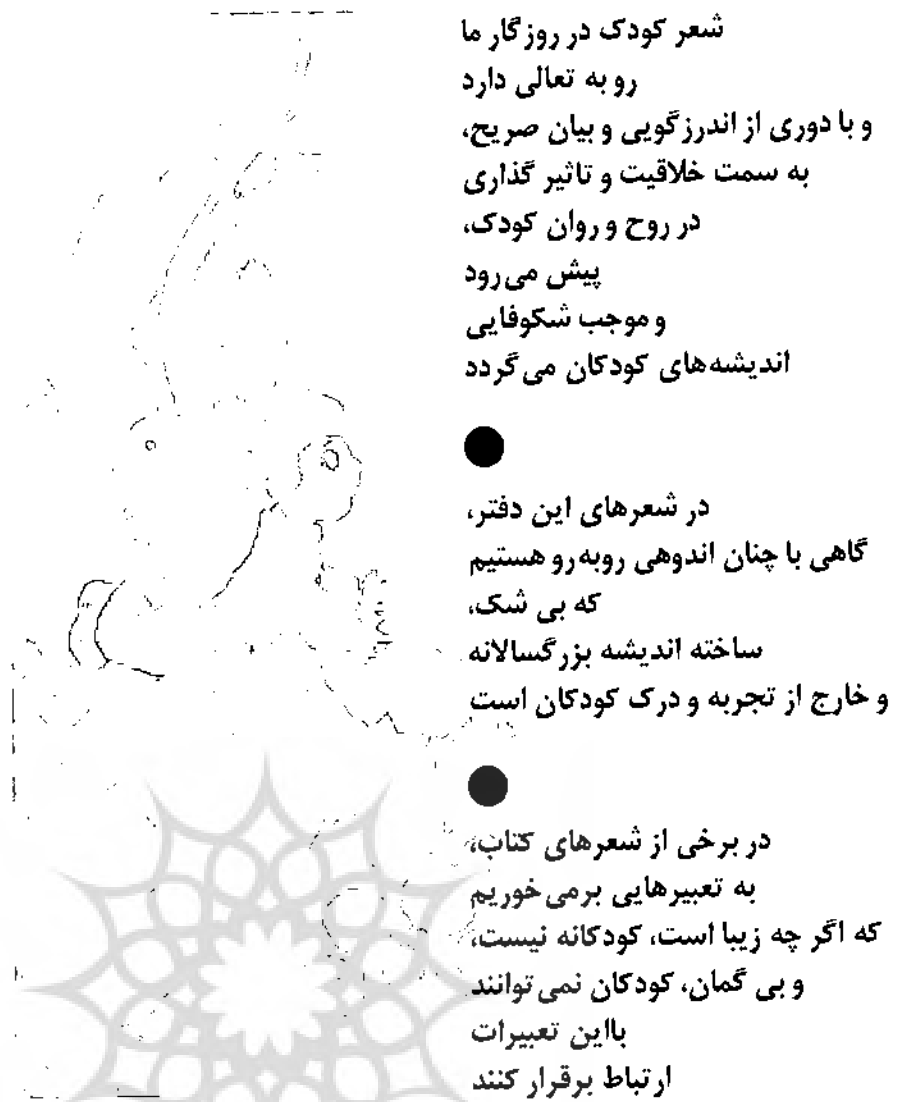


«اما» های مهم «اکبرپور»

○ زری نعیمی



- عنوان کتاب: قطار آن شب
- نویسنده: احمد اکبرپور
- تصویرگر: نازنین آیگانی
- ناشر: نشر چشمه، کتاب و نوشته
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۷۸
- شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۶۳ صفحه
- بها: ۳۵۰ تومان



شعر کودک در روزگار ما
رو به تعالی دارد
و با دوری از اندرزگویی و بیان صریح،
به سمت خلاقیت و تاثیر گذاری
در روح و روان کودک،
پیش می رود
و موجب شکوفایی
اندیشه های کودکان می گردد

● در شعرهای این دفتر،
گاهی با چنان اندوهی روبه رو هستیم
که بی شک،
ساخته اندیشه بزرگسالانه
و خارج از تجربه و درک کودکان است

● در برخی از شعرهای کتاب،
به تعبیرهایی برمی خوریم
که اگر چه زیبا است، کودکانه نیست،
و بی گمان، کودکان نمی توانند
با این تعبیرات
ارتباط برقرار کنند

شاد رقص می کنند
پونه های پای کوه

(همان / شعر نشانه خنای)

عبارت «تاج قله های کوه» استعاره ای است از برفی
که بر سر قله نشسته است. این تعبیر شاعرانه، بی گمان
نمی تواند با ذهن مخاطب کودک ارتباط معنایی برقرار
کند؛ هر چند این ترکیب از نظر ساخت بسیار زیبا و دلنشین
است.

البته، نارسایی های دیگری نیز در اشعار این مجموعه
یافت می شود که به مواردی از آن اشاره می شود. مثل:

چرا جدا کردی
زخانه ام من را

(همان / شعر بنفشه و شاپرک)

کاربرد «ز» به جای «از» که این شکستگی واژگان در
شعر کودک، چندان پسندیده نیست.
و یا:

زخال او من را
تو باخبر گردان

(همان)

عبارت «من را» به جای «مرا» شعر را تا حدودی
ازحالت طبیعی خارج کرده است.

در پایان، ضمن آرزوی موفقیت بیشتر برای شاعر
مجموعه هوقتی شنیدم آن خیر را» بخشی از شعر «کتاب»
را که از زیبایی و رسایی خوبی برخوردار است، با هم
می خوانیم:

ای مونس خوبم
ای همدم دلسوز
تنهایی من را
پر می کنی هر روز
... در برگ برگ تو
خوشبویی گل هاست
بی تابی موج است
زیبایی دریاست

پس ای کتاب، ای دوست
امشب که بیدارم
صحبت بکن با من
چون دوست دارم
(همان / شعر کتاب)